

مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي مريري بصرى

وفات:

سال ۵۶ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشم – گياهدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُقَدِّمَةٌ

۱. أَقُولُ مِنْ بَعْدِ افْتِتَاحِ الْقَوْلِ بِحَمْدِ ذِي الطَّوْلِ الشَّدِيدِ الْحَوْلِ

۱. بعد از افتتاح سخن با حمد و ثنای خداوند بخشنده‌ی قوتمند، می‌گوییم:

۲. وَبَعْدَهُ فَأَفْضَلُ السَّلَامِ عَلَى النَّبِيِّ سَيِّدِ الْأَنْبَاءِ

۲. و بعد از حمد و ثنا پس بهترین سلام بر نبی اکرم، سرور خلائق.

۳. وَآلِهِ الْأَطْهَارِ خَيْرِ آلٍ فَافْهَمْ كَلَامِي وَاسْتَمِعْ مَقَالِي

۳. و بر آل پاکش، بهترین آل. پس کلامم را بدان و گفته‌ام را بشنو.

۴. يَا سَائِلِي عَنِ الْكَلَامِ الْمُنتَظَمِ حَدًّا وَنَوْعًا وَإِلَى كَمْ يَنْقَسِمُ؟

۴. ای سوال گیرنده از من، از تعریف و نوع کلام تشکیل یافته، و به چند [دسته] تقسیم

می‌شود؟

۵. اسْمَعْ هُدَيْتَ الرُّشْدَ مَا أَقُولُ وَافْهَمَهُ فَهَمَّ مَنْ لَهُ مَعْقُولٌ

۵. بشنو - به راه راست هدایت شوی - آنچه می‌گوییم. و فهم کن فهم کسی که خرد

دارد.

بَابُ: الْكَلَامُ وَالْكَلِمَةُ

۶. حَدُّ الْكَلَامِ مَا أَفَادَ الْمُسْتَمِعَ نَحْوُ: سَعَى زَيْدٌ وَعَمَرُو مُتَّبِعٌ

۷. وَنَوْعُهُ الَّذِي عَلَيْهِ يُبْنَى اسْمٌ وَفِعْلٌ ثُمَّ حَرْفٌ مَعْنَى

۶. تعریف کلام: آنچه به شنونده فایده برساند. مانند: سَعَى زَيْدٌ وَعَمَرُو مُتَّبِعٌ.

تنبيه:

سَعَى زَيْدٌ وَعَمَرُو مُتَّبِعٌ: زید با سرعت رفت یا زید بین صفا و مروه سعی نمود و عمرو تابع او شد و دنبال او حرکت کرد.

شرح:

در نزد نحویون کلام به چیزی گفته می‌شود که به شنونده فایده برساند و سکوت کردن بر آن نیکو باشد.

حریری رحمه الله با مثالش بیان می‌کند که کلام از جمله‌ی اسمیه و فعلیه تشکیل می‌شود و کمترین کلام از دو چیز شکل می‌گیرد:

(الف) جمله فعلیه: فعل و اسم. مانند: سَعَى زَيْدٌ.

(ب) جمله اسمیه: دو اسم. مانند: عَمَرُو مُتَّبِعٌ.

کلام از دو فعل، دو حرف، فعل و حرف و از اسم و حرف تشکیل نمی‌گردد زیرا کلام بدون إسناد می‌ماند و إسناد، اقتضای مسند و مسندالیه می‌کند.

اما مانند: یا زَيْدٌ، اصل آن: أَدْعُو زَيْدًا می‌باشد که از فعل و اسم تألیف شده است.

۷. و نوع آن که کلام از آن ساخته می‌شود: اسم و فعل و حرف معنادار است.

تنبيه:

(ثُمَّ) در اینجا به معنای واو است.

تنبيه:

نحویون در ابتدای کتاب به تعریف کلام و اقسام آن می‌پردازند زیرا احکام نحوی بر کلام تطبیق داده می‌شود. بنابراین زمانی که طالب علم با تعریف کلام و اقسام آن آشنا شد اکنون می‌تواند احکام نحوی را بر کلام تطبیق دهد و آن را اعراب نماید. اما اگر نداند کلام چیست و به چند دسته تقسیم می‌شود چگونه می‌تواند اعراب کند؟

٨- فَاِلَاسْمُ مَا يَدْخُلُهُ مِنْ وَاِلَى اَوْ كَانَ مَجْرُورًا بِحَتَّى وَعَلَى
٩- مِثَالُهُ زَيْدٌ وَخَيْلٌ وَعَنْمٌ وَذَا وَتِلْكَ وَالَّذِي وَمَنْ وَكَمْ

٨. پس اسم، آنچه داخل آن شود مِنْ و اِلَى یا به حَتَّى و عَلَى مجرور باشد.

علمای این فن با تتبع و استقراء در الفاظ زبان عربی پی بردند که کلام از سه چیز تشکیل می‌گردد:

الف) اسم **ب) فعل** **ج) حرف معنادار**
نکته:

حروف دو گونه‌اند:

الف) حروف مبانی: حروف هجاء که معنایی ندارند و فقط اجزای کلمات را تشکیل می‌دهند. مثل زای و یاء و دال که حروف تشکیل دهنده‌ی "زید" هستند.

ب) حروف معانی: به حروف معنادار گفته می‌شود که در ذات خود کلمه هستند. مانند حروف جر و حروف عطف.

٩. مثال آن: زَيْدٌ، خَيْلٌ، عَنْمٌ، ذَا، تِلْكَ، الَّذِي، مَنْ و كَمْ.

شرح:

علامات شناخت اسم:

١. **تنوین:** رَجُلٌ، كِتَابٌ.

٢. **دخول (ال) بر آن:** الرَّجُلُ، الْكِتَابُ.

٣. **دخول حرف جر بر آن:** السَّيَّارَةُ فِي الْبَيْتِ. الْبَيْتُ اسم است زیرا حرف جر بر آن داخل گردیده است.

٤. **مجرور بودن:** هَذَا كِتَابٌ زَيْدٍ. زید اسم است زیرا مضاف الیه و مجرور گشته است.

٥. **مسندالیه واقع شدن:** كَتَبْتُ. تاء متکلم، اسم است زیرا مسندالیه شده است.

٦. **منادا واقع شدن:** يَا خَالِدُ. خالد اسم است زیرا منادا واقع شده است.

۱۰- وَالْفِعْلُ مَا يَدْخُلُ قَدْ وَالسَّيْنُ عَلَيْهِ مِثْلُ بَانَ أَوْ يَبِينُ
 ۱۱- أَوْ لِحَقَّتْهُ تَاءٌ مَن يُحَدِّثُ كَقَوْلِهِمْ فِي لَيْسَ لَسْتُ أَنْفُتُ

۱۰. و فعل آن چیزی است که قَدْ و السَّيْنُ داخل آن می‌شود. مانند: بَانَ و يَبِينُ.
 ۱۱. یا تاء کسی که خبر می‌دهد (تاء فاعل) به آن ملحق می‌شود. مانند گفته‌ی آنان در
 (لَيْسَ): لَسْتُ أَنْفُتُ.

تنبیه:

(لَسْتُ أَنْفُتُ): نیستم که سخن بگویم. اصل نفث به معنای دمیدن و هوا خارج کردن
 از دهان به همراه کمی بزاق می‌باشد و چون هنگام سخن کردن از دهان هوا خارج می‌شود
 لفظ يَنْفُتُ بمعنای يَتَكَلَّمُ آورده شده است.

شرح:

● علامات شناخت فعل:

۱. دخول سین و سوف بر آن. مانند: سَيَذْهَبُ، سَوْفَ يَذْهَبُ. ←
۲. دخول قَدْ بر آن. مانند: قَدْ بَانَ، قَدْ يَبِينُ. ←
۳. ملحق شدن تاء تأنث ساکنه بر آن. مانند: صَرَبَتْ. ←
۴. ملحق شدن تاء فاعل بر آن. مانند: لَسْتُ أَنْفُتُ، جَلَسْنَا، جَلَسْتَ، جَلَسْتِ. ←

نکته:

(سین و سوف): این دو حرف تنفیس هستند. یعنی فعل مضارع را به استقبال می‌برند.
 مانند: (يُصَلِّي زَيْدٌ) احتمال حال و استقبال دارد. اگر گفته شد: (زَيْدٌ سَيُصَلِّي الْآنَ) معنای
 استقبال نزدیک می‌دهد اما اگر گفته شد: (زَيْدٌ سَوْفَ يُصَلِّي غَدًا). معنای استقبال دور
 می‌دهد.

● گاهی سین و سوف برای وعد و وعید نیز می‌آیند:

← سین برای وعد بسیار می‌آید. مانند: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ
 الرَّحْمَنُ وُدًّا. (مریم ۹۶).

← به معنای وعید قلیل می‌آید. مانند: وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.
 (شعراء ۲۲۱).

← اما سوف بسیار در وعید استفاده می‌شود. مانند: وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ
مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا. (فرقان ۴۲)

← برای وعد قلیل می‌آید. مانند: وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى. (الضحی ۵).

نکته:

● (قد): حرفی است که بر ماضی و مضارع داخل می‌شود. اگر بر مضارع داخل شد، علماء بر این دو معنا متفق‌اند:

← **الف) حرف تحقیق:** اگر وقوع آن فعل حتمی و واجب باشد. مانند: قَدْ تَغْرُبُ الشَّمْسُ.

← **ب) حرف تقلیل:** اگر وقوع آن فعل احتمالی باشد. مانند: قَدْ يَقَعُ الْمَطْرُ.

● اگر بر ماضی آمد نیز علماء بر این دو معنا متفق‌اند:

← **الف) حرف تحقیق،** مانند: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. (مؤمنون ۱)

← **ب) حرف تقریب،** مانند: قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ.

۱۲- أَوْ كَانَ أَمْرًا ذَا اشْتِقَاقٍ نَحْوُ: قُلْ ... وَمِثْلُهُ: ادْخُلْ وَانْبَسِطْ وَاشْرَبْ وَكُلْ

۱۲. یا امری که دارای اشتقاق باشد. مانند: قُلْ، ادْخُلْ، انْبَسِطْ، اشْرَبْ، كُلْ.

شرح:

ناظم رحمه الله بیان نمود طلبی که دارای اشتقاق باشد فعل امر شناخته می‌شود. به این تعریف اعتراض وارد می‌شود که به تعریف او، نَزَالٍ و دَرَاكٍ فعل امر محسوب می‌شوند زیرا بر طلب دلالت می‌دهند و اشتقاق آن‌ها از نزول و ادراک است در حالی که این دو، فعل امر نیستند و اسم فعل امر می‌باشند. و همچنین طبق تعریف ناظم، هَلُمَّ و هَاتِ و تَعَالَ، فعل امر نیستند زیرا جامداند. اما قول صحیح این است که این‌ها فعل امر هستند. جمهور علما برای فعل امر این تعریف ارائه داده‌اند که دلالت بر طلب دهد و یاء مؤنثه‌ی مخاطبه قبول کند. اما اگر بر دلالت طلب داد و یاء مؤنثه‌ی مخاطبه قبول نکرد اسم فعل شناخته می‌شود. مانند:

صَهْ: ساکت شو. مَهْ: دست بکش. اِيْهْ: بیشتر بگو، سخن را ادامه بده.

بَابُ: الْحَرْفُ

۱۳- وَالْحَرْفُ مَا لَيْسَتْ لَهُ عِلْمَةٌ فَقِسْ عَلَى قَوْلِي تَكُنْ عِلْمَةٌ

۱۴- مِثَالُهُ: حَتَّىٰ وَلَا وَتَمَّ وَهَلْ وَبَلْ وَلَوْ وَلَمْ وَلَمَّا

۱۳. و حرف آن چه برای آن علامتی نیست. پس بر قول من قیاس بگیر تا علامه شوی.

۱۴. مثال آن: حَتَّىٰ، لَا، ثُمَّ، هَلْ، بَلْ، لَوْ، لَمْ و لَمَّا.

تنبیه: الف در (تَمَّ) برای اطلاق است.

شرح:

حرف هیچ علامتی ندارد. یعنی چیزی از علامات اسم و فعل را قبول نمی‌کند. مثلاً سه لباس سفید داریم، دو تا از این لباس‌ها را علامت می‌کنیم و سومی را از علامت خالی می‌گذاریم. خالی بودن آن از علامت، نشانه‌ی شناخت آن است. حرف نیز چنین است یعنی هیچ علامتی ندارد.

نکته: ناظم رحمه الله با مثال‌های متعدد، حروف را به سه قسمت تقسیم نمود:

← **الف) مخصوص اسم هستند.** مانند: فِي و حَتَّىٰ الْجَارَةِ.

← **ب) مخصوص فعل هستند.** مانند: لَمْ، لَمَّا و لَوْ الشَّرْطِيَّةَ.

← **ج) بین اسم و فعل مشترک‌اند.** مانند: هَلْ، بَلْ، ثُمَّ